گفت‌وگوی «جوان» با مادر و خواهران شهید مجید رستمی دستجردی که در ۱۵سالگی به شهادت رسید

عکس یادگاری مجید همسفر زائران اربعین شد

■ اشرف فصیحی دستجردی

مدت کمی از گفت‌وگوی ما با بتول قاسمی مادر شهید مجید رستمی دستجردی می‌گذشت که خبر آمد این مادر شهید به رحمت خدا رفته و پس از سال‌ها دوری از فرزندش، به دیدار او شتافته است. شهید مجید رستمی یکی از شهدای منطقه دستجرد اصفهان بود که در نوجوانی به جبهه رفت و پس از مدتی حضور در جبهه‌های نبرد، در سن ۱۵ سالگی و به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۶۰ آسمانی شد. در گفت‌وگویی که با مرحوم بتول قاسمی مادر و فاطمه و زهرا رستمی دو خواهر شهید داشتیم، سعی کردیم بخش‌هایی از زندگی این شهید نوجوان دفاع مقدس را تقدیم حضورتان کنیم.

■ **مادر شهید**

آقا مجید چه خصوصیاتی داشت که توانست خود را به قافله رزمنده‌های دفاع مقدس برساند؟

مجید، چهارمین فرزند خانواده بود. از کودکی بسیار محجوب بود و تا زمان شهادتش محجوب بودنش را حفظ کرد، به طوری که بعد از شهادتش یکی از همسایه‌ها به من گفت مگر شما در میان فرزندانتان مجید هم داشتید. مجید خیلی کمرو و مظلوم بود و اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم بخواهد با این کمرویی راهی جبهه شود. البته می‌دانستم در دل اشتیاقی برای جهاد دارد. وقتی کتاب‌هایش را جلد کرده بود متوجه شدم روی جلد کتاب‌هایش نوشته است شهید مجید رستمی، اما اشتیاقش را به زبان نیاورده بود تا اینکه یک روز به من گفت شوق رفتن به جبهه را دارد و برای همین وقتی برای اولین بار ماجرا را برایم توضیح داد انگار خدا دنیا را به من داده بود. خیلی از شنیدن این خبر خوشحال شدم. او گفت از پدرش خجالت می‌کشد برای همین مرا واسطه کرد و من هم موضوع را با شوهرم در میان گذاشتم. پدرش هم گفت که چرا راضی نباشم! بگو بیاید تا هر جا را که لازم باشد امضا کنم. بعد هم رضایتنامه امضا شد و مجید راهی جبهه شد.

چه خاطراتی از جبهه رفتن‌هایش دارید؟

مدتی بعد از شهادت فرزندم یکی از همسایه‌ها درِ خانه آمد و گفت که یکی از اهالی می‌خواهد به جبهه برود و نیاز به لباس دارد و از من کمک خواست. من هم همه لباس‌های مجید را به او بخشیدم. بعدها بود که به خودم آمدم چرا همه لباس‌هایش را بخشیدم و پیراهنی را که بوی مجید می‌داد را برای خودم نگه نداشتم. ما همه کتاب‌هایش را هم به کتابخانه هدیه دادیم. کتاب‌هایی که با دستخط خودش روی جلد آن نوشته بود شهید مجید رستمی. مجید اولین شهید دستجرد بود و ما هم اولین خانواده شهید محسوب می‌شدیم. برای همین تجربه‌ای در نگهداری از آثار شهید نداشتیم که بخواهیم آن را برای آیندگان حفظ کنیم. شاید هم خواست خود مجید بود که وسایلش در راه خدا هدیه شود و به ما بفهماند مال دنیا برای دنیاست و به فکر آخرتتان باشید.

■ **فاطمه رستمی خواهر شهید**

گویا خانواده شما بعد از شهادت آقا مجید، صاحب یک فرزند دیگر هم می‌شود که نامش را مجید می‌گذارند؟

بله، ما شش خواهر و برادر بودیم. برادر شهیدم مجید پسر سوم خانواده بود. چندسال بعد از شهادتش هفتمین فرزند خانواده که پسر بود به دنیا آمد. پدر و مادرم به یاد برادر شهیدم اسمش را مجید گذاشتند و ما به لطف خدا شش خواهر و برادر شدیم و دوباره نام مجید در خانواده تکرار شد. شهید مجید رستمی متولد سوم فروردین ۱۳۴۵ بود که ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۰ همزمان با سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه عملیاتی تنگه چزابه به شهادت رسید. برادرم بسیار آرام، متین و مظلوم بود، به طوری که پدر مرحومم همیشه از مظلومیت مجید می‌گفت و گریه می‌کرد. شهید علاقه‌مند به کتاب‌های شهید مطهری بود و همیشه در کنار درس و مدرسه کتاب‌های شهید مطهری را مطالعه می‌کرد. برادرم پس از پایان دوره راهنمایی راهی جبهه شد و به شهادت رسید.

برادرتان چه تأثیری روی اطرافیانش داشت؟

رفتار و منش اسلامی و انسانی شهید سبب می‌شد مورد توجه اطرافیان قرار بگیرد. مثلاً همسرم علی حیدری به تأسی از همین رفتار مجید بود که بعد از شهادت برادرم به خواستگاری‌ام آمد. مجید و علی از دوستان صمیمی بودند و با هم به جبهه می‌رفتند. علی که رفتار خوب مجید را دیده بود بعد از شهادت مجید نیت کرد و به خواستگاری‌ام آمد. او گفته بود مجید خیلی با اخلاق و با ایمان بود و حتماً خواهرش هم همین طور است، برای همین تأکید داشت و به خواستگاری من آمد.

همرزمان مجید درباره نحوه شهادتش چه گفته‌اند؟

آنطور که گفتم همسرم علی با برادرم دوستی داشت و در بیشتر عملیات همراه هم بودند. همسرم درباره نحوه شهادت مجید گفت مجید قبل از شهادتش موهایش را تراشیده بود. شب آخر همه بچه‌ها وصیتنامه نوشتند و همدیگر را در آغوش گرفتند و از همدیگر حلالیت طلبیدند و از هم خواستند کسی توفیق شهادت نصیبش شد بقیه را شفاعت کند. هنگامی که رزمندگان آماده عملیات شدند مجید تعداد زیادی نارنجک به کمرش بست و با وجود سنگینی نارنجک‌ها همراه دوستانش چند کیلومتر در بیابان‌ها پیاده‌روی کرد تا به تنگه چزابه رسیدند. همسرم می‌گفت شرایطمان طوری بود که حتی برای نماز خواندن هم توقف نکردیم. همانطور که پیاده‌روی می‌کردیم روی خاک دست می‌زدیم و تیمم می‌کردیم و نمازمان را هم هنگام راه رفتن می‌خواندیم. عملیات چزابه بسیار نفسگیر و سخت بود و به خاطر خستگی زیاد و گرد و خاکی که روی چهره‌های بچه‌ها نشسته بود دیگر همدیگر را نمی‌شناختیم. مجید در مرحله اول عملیات به شهادت رسید و پیکر پاکش را به عقب منتقل کردند. در همان عملیات یکی دیگر از دوستانمان به نام شهید علی فصیحی مجروح شد و کنار بقیه مجروحین نشست. چون دشمن در حال پیشروی بود نیروهای خودی عقب‌نشینی کردند و کسی نتوانست جسم مجروح علی و بقیه مجروحین را با خود به عقب برگرداند و دشمن بالای سر علی و تعداد دیگری از مجروحین رسید و با تیر خلاص آنها را به شهادت رساند. برای همین پیکر مطهر شهید علی فصیحی سه ماه بعد به اصفهان بازگشت.

> عکس یادگاری مجید الان دست خیلی‌ها افتاده است. حتی خادمین حفظ آثار شهدا این عکس را در اربعین حسینی روی زمینه‌های نایب الزیاره کربلا چاپ کردند و به عراق بردند و به زائران حسینی دادند. امروز خیلی‌ها صاحب آن عکس یادگاری شدند و دیگر تنها متعلق به من نیست

■ **زهرا رستمی خواهر شهید**

چه خاطره‌ای از برادرتان در ذهن شما ماندگار شده است؟

یادم است مجید تقریباً ۱۴ ساله بود که برای کار به تهران رفت و در یک مغازه خشکبار مشغول شد. خیلی دلتنگش شده بودم. وقتی برای دیدن ما به دستجرد آمد به او گفتم مجید جان! حتی یک عکس هم از تو نداشتم که نگاه کنم و دلتنگی‌ام برطرف شود. این‌بار که به تهران رفتی یک عکس برایم بیاور. مجید وقتی به تهران برگشت سری بعد برایم یک عکس از خودش آورد. بقیه بچه‌ها می‌گفتند مجید این عکس را یادگاری به ما بده داشته باشیم، اما مجید در جوابشان گفت نه این عکس را خواهرم زهرا سفارش کرده بود برای او آوردم. وقتی خبر دادند مجید به شهادت رسیده است، همه می‌گفتند عکس مجید را بیاور تا ببریم برای اعلامیه چاپ کنیم. اما من گفتم عکس ندارم. چون نمی‌خواستم آن را از من بگیرند. نهایتاً مجبور شدم عکس مجید را بدهم که چاپ کنند و بردند از روی آن عکس تعداد زیادی کپی کردند و نشر دادند و همه برداشتند. حالا هم بعد از ۴۰ سال کانال حفظ آثار شهدای دستجرد عکس یادگاری مجید را تبدیل به استیکر کرده است و روی زمینه‌های مختلف صدها بار نشر داده‌اند. حتی خادمین حفظ آثار شهدا این عکس را در اربعین حسینی روی زمینه‌های نایب الزیاره کربلا چاپ کردند و به عراق بردند و به زائران حسینی دادند. امروز خیلی‌ها صاحب آن عکس یادگاری شدند. دیگر به من تنها تعلق ندارد. امیدوارم هر کس از آن عکس برای خودش برداشته یا چاپ کرده است قدرش را بداند.

> دیدم مجید تا سر کوچه که رفت چند مرتبه برگشت و پشت سرش را نگاه کرد و برای من به نشانه خداحافظی دست تکان داد. مجید قبلاً که به جبهه می‌رفت راحت خداحافظی می‌کرد و می‌رفت ولی دفعه آخر خیلی با احساس خداحافظی کرد و رفت

از جبهه رفتن‌های آقا مجید چه خاطره‌ای دارید؟

برادرم در یکی از اعزام‌هایش برایمان تعدادی دعای فرج آورده بود که یکی از آن با خط بزرگ به رنگ سبز نوشته شده بود. من آن را برداشتم و پشت دار قالی نصب کردم و هر روز وقتی قالی می‌بافتم این دعا را هم می‌خواندم. همان روزی که آمده بود من رفتم سر وقت لباس و ساک مجید. دیدم یک کاغذ در جیبش گذاشته است. وقتی کاغذ را دست من دید از من گرفت و گفت کسی نبیند مخصوصاً مادر که اگر ببیند ناراحت می‌شود. موفق نشدم ببینم چه نوشته بود اما احساس کردم وصیتنامه‌اش است. یک پیراهن سفید که لکه‌های خون روی آن بود هم در ساکش بود که گفت این پیراهن را هم کسی نبیند. نمی‌دانم آن پیراهن هم برای چه کسی بود. احتمال می‌دهم برای یکی از رفقایش بود که شهید شده و امانت دستش بود.

آخرین دیدارتان چطور گذشت؟

مجید هر وقت از جبهه می‌آمد به خانه ما می‌آمد و به بچه‌هایم محبت زیادی می‌کرد. سری آخر و شب قبل از اعزامش به خانه ما آمد و به من گفت خواهر جان! من صبح می‌خواهم بروم. کمی خانه ما نشست و بعد خداحافظی کرد و رفت. صبح فردا داشتم دختر کوچکم را شیر می‌دادم که دیدم مجید قبل از رفتن به جبهه مجدد به خانه ما آمد. وقتی آمد دیدم لباس رزم برتن دارد و یک اورکت هم پوشیده و یک چفیه هم دور گردنش انداخته است و چکمه‌هایش هم پایش بود. رفتم برایش یک لیوان چای آوردم. بعد دیدم مجید یک تسبیح که همیشه دستش بود جلوی صورت دخترم گرفته و تکان می‌دهد و بچه هم خوشش آمده بود و رو به مجید می‌خندید. بعد از اینکه مجید چایی‌اش را خورد با عجله بلند شد و گفت بروم که دارد دیر می‌شود. با من خداحافظی کرد و از خانه بیرون رفت. من هم تا دم در خانه دنبالش رفتم تا بدرقه‌اش کنم. دیدم مجید تا سر کوچه که رفت چند مرتبه برگشت و پشت سرش را نگاه کرد و برای من به نشانه خداحافظی دست تکان داد. مجید قبلاً که به جبهه می‌رفت راحت خداحافظی می‌کرد و می‌رفت ولی دفعه آخر خیلی با احساس خداحافظی کرد و رفت. من همانجا به دلم افتاد که این رفتن مجید دیگر بازگشتی ندارد.

نگاه

یک روز قبل از شروع جنگ در مرزها چه گذشت؟

■ **غلامحسین بهبودی**

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با حمله جنگنده‌های بعثی به ۱۰ فرودگاه کشورمان به صورت رسمی آغاز شد، اما روز قبل از آن، یعنی در ۳۰ شهریور چه اتفاقی در مرزها افتاده بود؟ با هم مروری به اتفاق‌های روز ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ می‌اندازیم.

■ **پاسگاه مومنی**

امروز عراق بار دیگر شهرهای خرمشهر، آبادان و پاسگاه مؤمنی از توابع خرمشهر را هدف حملات خمپاره‌ای قرار داد. پاسگاه مومنی ۱۰ روز قبل نیز توسط نیروهای دشمن مورد هجوم قرار گرفته بود و دو تن از مدافعان آن به شهادت رسیده بودند. خرمشهر و آبادان حداقل از ۱۰ روز قبل، حالت جنگی به خود گرفته‌اند. از همین جاست که مردم خرمشهر مقاومت خود را نه ۳۴ روز که ۴۴ روز می‌دانند.

امروز (۳۰ شهریورماه ۱۳۵۹) نیروی دریایی عراق به پاسگاه دریایی ایران در خرمشهر حمله کرد و طرفین با یکدیگر درگیر شدند. در این درگیری یک ناوچه خودی هدف آتش دشمن قرار گرفت و غرق شد. در آبادان که تقریباً چسبیده به خرمشهر است و برخی نواحی آن از طریق اروندرود با عراق همرزم است، پالایشگاه آبادان، پایگاه خسروآباد و اسکله ۱۱ و ۱۲ از سوی توپخانه دشمن مورد حمله قرار گرفتند. فاصله شهر تا عراق آن قدر کم است که دشمن می‌تواند با سلاح سبک نیز آبادان را مورد هجوم قرار بدهد. در حملات امروز تانکر نفت جزیره مینو غرق شد و دو مجروح و دو مفقودالاثر برجای گذاشت. همچنین یک قایق ایرانی که قصد داشت مجروحین را منتقل کند مورد اصابت گلوله توپ دشمن قرار گرفت و غرق شد.

> وقایع امروز ۳۰ شهریور ۵۹ چیزی از یک جنگ تمام عیار کم نداشت. رفته رفته مردم عادی نیز متوجه شدند در آستانه یک جنگ بزرگ قرار دارند. عراق که از روزهای قبل بندر خرمشهر را بارها و بارها مورد حملات محدود قرار داده بود، رفته رفته بر حملات خود افزود و هربار خشن‌تر از قبل ظاهر شد. همین دیروز (۲۹ شهریورماه ۵۹) بود که نبرد سنگینی از دهانه اروندرود تا خرمشهر رخ داد

حملات دشمن عکس‌العمل خودی را در پی داشت و یک کشتی تجاری عراق در اروندرود هدف آتش خودی قرار گرفت و آسیب دید. در فکه که شمال خوزستان قرار دارد، دشمن پاسگاه‌های خودی را هدف قرار داد.

■ **جنگ تمام عیار**

وقایع امروز ۳۰ شهریور ۵۹ چیزی از یک جنگ تمام عیار کم نداشت. رفته رفته مردم عادی نیز متوجه شدند در آستانه یک جنگ بزرگ قرار دارند. عراق که از روزهای قبل بندر خرمشهر را بارها و بارها مورد حملات محدود قرار داده بود، رفته رفته بر حملات خود افزود و هربار خشن‌تر از قبل ظاهر شد. همین دیروز (۲۹ شهریورماه ۵۹) بود که نبرد سنگینی از دهانه اروندرود تا خرمشهر رخ داد.

خلاصه این درگیری‌ها به این شرح بود: پاسگاه خین مورد تجاوز قرار گرفت، ترمینال نظامی بندر خرمشهر هدف حمله عراق قرار گرفت، یک کشتی تجاری ایران هدف آتش عراق قرار گرفت و آسیب دید، یک قایق ژاندارمری جمهوری اسلامی در اروند هدف آتش دشمن قرار گرفت و غرق شد، ضمناً چند نفر از پرسنل ژاندارمری مجروح شدند، دو قایق کوچک موتوری ایران که در داخل اروند متوقف بودند بر اثر تیراندازی نیروهای عراقی غرق شدند که نیروهای خودی نیز متقابلاً عکس‌العمل نشان دادند. عصر ۲۹ شهریور ناوچه شماره ۴ عراقی در محل تلاقی رود اروند و نهر خین هدف قرار گرفت و منهدم شد، یک کشتی لایروبی عراق در کنار اروند هدف قرار گرفت و غرق شد، یک ناوچه موشک‌انداز در دهانه اروند مورد اصابت آتش خودی قرار گرفت و غرق شد.

■ **آخرین تجاوز پیش از جنگ**

امروز (۳۰ شهریورماه ۱۳۵۹) همچنین پاسگاه‌های گیسکه، چغاحمام و چیلات در مرزهای سومار، نفت‌شهر و دهلران به تصرف ارتش عراق درآمدند. عراق نیمی از هواپیماهای خود را به عربستان، کویت، امارات، عمان، یمن شمالی و اردن فرستاد تا در برابر حملات متقابل ایران در امان باشند و ستاد لشکر ۵ مکانیزه عراق به تمامی واحدهای تابعه دستور داده تا اطلاع ثانوی سکوت رادیویی را رعایت کنند.

نهایتاً اینکه اگر تا روز ۳۰ شهریور ۶۰۵ حمله و تجاوز از سوی عراق به مرزهای ایران به ثبت رسیده بود، امروز آخرین حمله ارتش عراق قبل از شروع رسمی جنگ با حمله به کشتی تجاری در خور موسی در خلیج فارس به ثبت رسید. روز بعد ارتش عراق حمله سراسری خود را انجام داد و جنگ تحمیلی رسماً آغاز شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۰۷

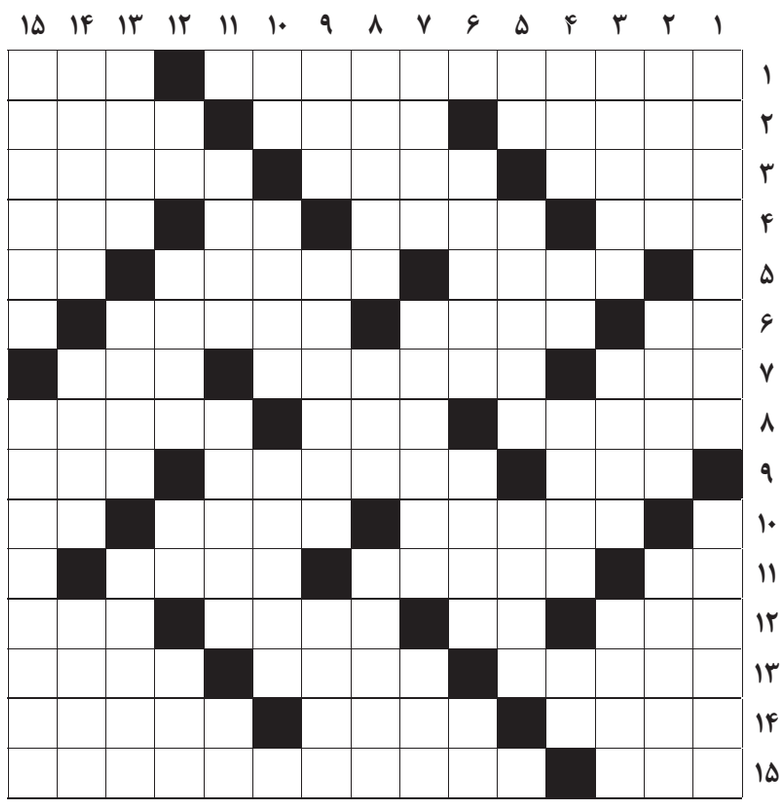

از راست به چپ

■ ۱- نخبه‌سالاری- سگ عربی ■ ۲- نتیجه مطلوب برای تیم ضعیف‌تر- روادید- شعله آتش ■ ۳- کشور باسوادان- سیب آذری- از نام‌های خدا به معنای نگهبان ■ ۴- بی مو- کینه معروف- برگ برنده- انبار و مخزن ■ ۵- یار همایون- نوعی نقاشی- مایه حیات ■ ۶- تصدیق روسی- از ملزومات خطاطی- ناشایست ■ ۷- حیوان نجیب- گیاه‌شناسی- کنار ■ ۸- شهری در ایتالیا- دیدار- روشنایی ماه ■ ۹- واحد مغازه- پزشکی که مشغول گذراندن دوره تخصصی است- از شهرهای شیعه‌نشین سوریه ■ ۱۰- از گل‌های آپارتمانی- وسط- ویتامین جدولی ■ ۱۱- تردید- ستارگان- تازیانه ■ ۱۲- سپیددم- خدای خورشید مصریان- خون بسته- از ضمایر ملکی ■ ۱۳- درست دانستن مطلبی- صمغی است خوشبو- ... الْعُلَماءِ افْضَلُ مِنْ دِماءِ الشُّهَداء ■ ۱۴- قسمتی از دستگاه تلفن- نوعی گل- اثر شاتو بریان ■ ۱۵- سریع خودمانی- اولین فضانورد

از بالا به پایین

■ ۱- پایتخت هلند- هرج و مرج ■ ۲- بدنام- صدمه- محمل ■ ۳- نازا- موذن پیامبر- ریش‌دار ■ ۴- بهره- تکرار حرفی- شهر سیمان- حرف دهن کجی ■ ۵- حرف زمین‌شوی- سیاه زخم- وردنه ■ ۶- بهانما- گلاب. نوعی حلوا ■ ۷- خنک‌کننده اتاق- نویسنده فرانسوی باباگوریو- بزرگ‌ترین تفریح ■ ۸- علم طلسمات- امام دهم- اوج و ارتفاع ■ ۹- برابر و مقابل- اعضای یکدیگرند- درختی با چوب بسیار سخت ■ ۱۰- پسوند شباهت- سلطان‌آباد امروزی- آلت رگزنی ■ ۱۱- اولین انسانی که بدون کپسول اکسیژن اورست را فتح کرد- عابد، زاهد- گندم ■ ۱۲- همراه ناله- ماده اصلی املت- رمق آخر- از انجیل‌ها ■ ۱۳- مفتاح- جاسوس و خبرچین- شهری در زنجان ■ ۱۴- چراغ نفت‌سوز قدیمی- رهبر سرخ‌جامگان- استاندار ■ ۱۵- شامپانزده کوتوله- صدقه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲				۹		
		۶			۴	۱		
		۳		۶	۵			
۱			۲					۸
۹						۳		۵
			۸					۹
	۶			۱			۴	
	۷			۳	۶			
	۴						۸	

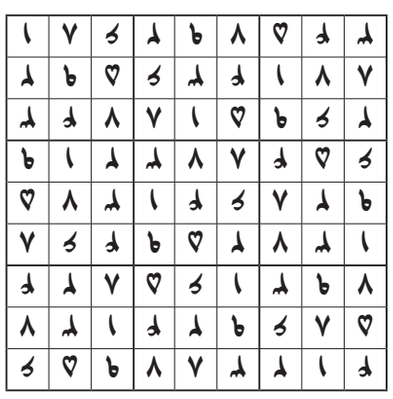

جدول کلمات متقاطع
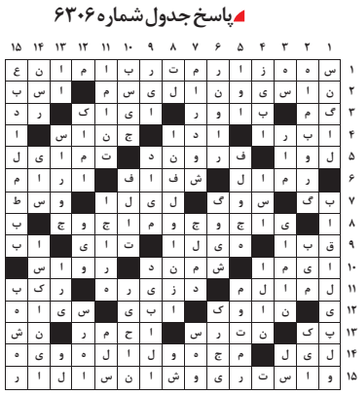
پاسخ جدول شماره ۶۳۰۶